

سلوك ومكاشفه

عبد الوهاب الشعراني

ترجمه‌ی الانوار القدسیة
فی معرفة القواعد الصوفیة

به همراه مالا بد للمرید از ابن عربی

ترجمه‌ی مسعود انصاری



سرشناسه: الشعرائی، عبدالوہاب بن احمد، ۸۹۸ - ۹۷۳ ق
 عنوان قراردادی: الانوار القدسیہ فی قواعد الصوفیہ. فارسی
 عنوان و پدیدآور: سلوک و مکاشفہ / عبدالوہاب شعرائی، ترجمہ و پی نوشت
 مسعود انصاری
 مشخصات نشر: تهران: جامی، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاہری: ۵۲۰ ص.
 شابک: 978-600-176-060-0
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: واژہ نامہ
 موضوع: تصوف، عرفان، آداب طریقت
 شناسنامہ افزودہ: انصاری، مسعود - ۱۳۴۵
 ردہ بندی کنگرہ: ۱۳۹۱ ۸۰۴۱ الف ۷ ش / PB۲۸۴
 ردہ بندی دیوبی: ۲۹۷/۸۲
 شمارہ کتابخانہ ملی: ۲۸۲۰۸۴۷



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲

تلفن: ۰۲۲۳۰۰۶۶۴۰

www.Jamipub.com

info@jamipub.com

سلوک و مکاشفہ

عبدالوہاب الشعرائی

مسعود انصاری

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۵۰ جلد

چاپ: فراین

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰۰۰ - ۰۶۰ - ۱۷۶ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 176 - 060 - 0

۳۲۰۰۰ تومان

فهرست

۹۴	نشانه‌ی توبه‌ی راستین	۷	پیشگفتار مترجم
۹۵	چگونگی گزینش پیر (استاد)	۱۱	دیباچه
۹۶	صوفی فقیه	۲۴	زندگی و آثار شعرانی
۹۷	یک یا چند شیخ؟	۲۵	زاد روز و نشأت شعرانی
۹۹	فهم عمیق در دین کلید...	۲۷	سلوک الی الله
۱۰۰	عمل به نظرگاه‌هایی که...	۲۹	شعرانی و خواص
۱۰۲	ملازمت شیخ (استاد)	۳۰	جایگاه شعرانی
۱۰۳	درمان نفس	۳۲	اخلاق شعرانی
۱۰۴	ذکر خدا جلای دل است	۳۳	علوم و کتاب‌های شعرانی
۱۰۵	وفات پیر	۳۴	این کتاب
۱۰۶	آزمودن مرید		
۱۰۸	کارهایی که مرید را تشویق	۳۵	انوار قدسیه
۱۰۹	بیعت زنان	۳۷	پیشگفتار
۱۱۱	صلاحیت مرید برای ارشاد	۴۲	مقدمه
۱۱۲	شریعت و حقیقت	۵۰	سند تلقین صوفی
	مجالس [و ولی‌م‌های] نابود	۵۸	آداب ذکر
۱۱۳	کننده		
۱۱۴	تربیت نفس	۷۹	باب نخست: آداب مرید
۱۱۵	سرانجام پیمان‌شکنی	۸۷	ارکان طریق
	نیکی در پیروی کردن از شرع و بدی در	۹۱	پاسداری از خویشتن

۲۰۸	یارانِ راه	۱۱۵	بدعت گذاردن است
۲۰۸	اولیای خدا در قبور خویش...	۱۱۶	مقام تجرّد
۲۱۰	بهترین وردِ سالک	۱۱۷	شریفِ همت
		۱۱۸	نشستن با غافلان
۲۱۴	باب دوم: آداب مرید با شیخ...	۱۱۹	مرید طالبِ علم
۲۱۸	ظرایفِ عشق	۱۲۰	آفاتِ دل
۲۲۰	صفات عاشقان	۱۲۰	دعای پیش از نماز صبح
۲۲۱	زبانِ عاشقان	۱۲۱	ذکر پس از شهود
۲۳۰	پیش از توبه نمی توان به...	۱۲۲	تنوعِ اوراد
۲۳۴	اجازت خواستن از شیخ از...	۱۲۳	مرید چه زمانی می تواند...
۲۴۹	صوفی راستین	۱۲۴	پرهیز از ظاهرگرایی
۲۵۹	سالک نمی باید به استادش...	۱۳۰	سلوک، شریک نمی پذیرد
۲۶۴	محبتِ آقران	۱۳۳	ترجیح دیگران بر خود...
۲۷۰	اعتراض نباید کرد	۱۳۴	مرید صادق
۲۷۴	نشانه‌های رستگاریِ مرید	۱۴۲	پرهیز از ادعا
۲۷۸	روش دعوت	۱۴۳	سرّ طریق در اورادِ هر پیری...
		۱۴۷	اوصاف مرید
۳۹۱	باب سوم: آداب مرید با...	۱۴۹	مرید چگونه باید...
۴۵۲	خاتمه	۱۵۶	دل‌ها به یاد خدا آرام...
۴۵۲	گزیده‌ای از آداب این قوم...	۱۵۹	انسانِ ناب
		۱۶۴	پاکی باطن و ظاهر
۵۰۱	نمایه‌ها	۱۶۹	صداقت مرید
۵۰۳	آیات قرآن	۱۷۱	پرهیز از اعتراض
۵۰۵	احادیث و روایات	۱۷۵	عبادت و گشایش
۵۰۸	واژگان عرفانی	۱۷۶	مراحلِ سلوک
۵۱۹	اشخاص	۱۷۸	اساسِ طریقت
۵۲۶	اماکن	۱۸۴	شرط مرید صادق
۵۲۷	اشعار	۱۸۹	نمونه‌های بیماریِ نفس
		۱۹۱	چگونه می توان به حضرت...
		۱۹۱	نصیحتِ شیخ ابوالحجاج...
		۲۰۵	جواسیس القلوب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار مترجم

«جهد کن تا نور تو روشن شود»

تا سلوک و خدمت آسان شود»

سلوک یا طریق الی الله، پالودن نفس از زنگار وابستگی های مادی و شستنِ دل از پلیدی های گناه برای رسیدن به والاترین پایه ای است که انسان می تواند به آن برسد، اما راه را به مدلول آیت «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ / کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، راه های خود را به آنان خواهیم نمایاند، بی گمان خدا با اهل احسان است» [عنکبوت، ۶۹] سرانجام او نشان می دهد و مقام احسان را جبریل با پیامبر اکرم (ص) گفت: «احسان آن است خدا را چنان پرستی که گویی او را می بینی و اگر چنین نتوانی کرد، او را چنان پرست که این حقیقت را در نظر آوری، او تو را می بیند.» سراسر زندگی پیامبر اکرم (ص) مجاهدت در مقام عبادت و در اوج آن در مقام شکر است؛ خلوت های یک ماهه و بیشتر، در

حرا، زنده نگاه داشتن شب‌های بلند، ورم کردن پاهای مبارک آن حضرت، همه و همه، نمونه‌هایی راستین از اسوه‌ای نیکو هستند که راه خدا را به پیروانش می‌آموزاند، چنان که در حدیث آمده است: «أَنَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ يَتَعَبَدُ فِي جَبَلِ حَرَاءِ الشَّهْرِ وَأَكْثَرُ / پیامبر اکرم (ص) در کوه حرا، یک ماه یا بیشتر، به پرستش خدا می‌نشست» در آن خلوت پاک، بین او و محبوبش چه می‌گذشت، متون تصویر روشنی ارائه نمی‌دهند، اما از نتیجه‌اش که تحقق آن موعود عظیم، یعنی یافتن آخرین رسالت الهی، به عنوان بالاترین پایه در درگاه حق و والاترین منصب از جانب آفریدگار هستی، نشان از سترگی آن مجاهدت دارد، اما وقتی ناموس اعظم آن بشارت راستین را به محبوبترین بنده‌ی حق داد، رازی بزرگ در آن مجاهدت سترگ نهفته بود که آن حضرت (ص) هیچگاه خود را از آن بی‌نیاز نیافت تا آنجا که خدایش فرمود: «طه، مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى / ای محمد (ص)، ما این قرآن را بر تو نازل نکردیم که تو خود را به رنج افکنی!» یا این که وقتی دل عاشقی دلسوخته و پاکدین همچو بلال، اشک ریختن فراوانش را در دل شب دید و به درد آمد و از او پرسید: «ای رسول خدا، نه مگر خدای بزرگ گذشته و آینده‌ات را آزمزیده است؟» عبارتی جاودانه فرمود که تا ابد رهنمای پیروان راستین و سالکان طریق است: «يَا بِلَالُ أَفَلَمْ أَكُنْ عَبْدًا شَكُورًا / ای بلال، آیا بنده‌ای سپاسگزار نباشم؟» گوارایش باد چنین بندگی! بر آن چنان باز ایستاد که پاهای مبارکش ورم کرد و به دنبال آن، هم از محبوبش ندا شنید و هم از محبتش پرسش!

شیخ عبدالکریم جیلی درباره‌ی سلوکِ اِلَى اللَّهِ چنین می‌گوید: «سلوک اِلَى اللَّهِ تعالی، عبارت از برداشتن تعینات قلبی و نفسی و روحی و سرّی و حقی است و آن عبارت از حرکت در کیف (چگونگی) است و رفع این تعینات به نسبت سالک محقق می‌شود، نه به نسبت نفس الامر، زیرا اعیان ثابت از میان برداشتنی نیستند، چرا که ازلی و ابدی‌اند. به عنوان نمونه جهل به حق محال است.» (الأسفار عن رسالة الأنوار، ۲۶۲) و در کشف اصطلاحات الفنون هم آمده است: «سلوک به ضمّ سین، از نگاه سالکان عبارت از پاکداشت اخلاق، جهت آماده شدن برای

وصول (رسیدن به خداست) یعنی: سلوک آن است که بنده نفس خود را از اخلاق نکوهیده، از قبیل حب دنیا و دوست داشتن جاه و کینه و رشک و کبر و بخل و عجب و دروغ و غیبت و حرص و ستم و دیگر گناهان مانند آن پاک بدارد و خود را به اخلاق ستوده از قبیل دانش و بردباری و شرم و خشنودی و عدالت و امثال آن بیاراید.

بدان که اهل تصوف سه چیز را می‌خواهند، جذب و سلوک و عروج. جذب، کشش را گویند. جذب من جذبات الله توازی عمل الثقلین. و سلوک، کوشش را گویند که سالک در راه خدای سیر کند تا به مقصود رسد و عروج، بخشش را گویند. پس اگر کسی را حق سبحانه جذب می‌خویش روزی کند، او دل به حضرت خدای آرد و همه را به یکبارگی گزارد و به مرتبه‌ی عشق رسد. پس اگر در همین مرتبه ماند او را مجذوب گویند و اگر باز آید و از خود با خبر شود و سلوک کند و راه خدای گیرد، آن را مجذوب سالک گویند. و اگر اول سلوک کند و آن را تمام کند و آنگاه وی را جذب می‌حق رسد، وی را سالک مجذوب گویند و اگر سلوک تمام کند و جذب می‌حق به وی نرسد، وی را سالک گویند. جمله چهار قسم می‌شوند؛ مجذوب و مجذوب سالک و سالک مجذوب و سالک، پس سالک مجرد و مجذوب مجرد، شیخی و پیشوایی را نشاید و مجذوب سالک و سالک مجذوب، شیخی را لایق اند، اما مجذوب سالک بهتر است. و شیخ نظام الدین فرموده که سالک روی به کمال دارد، یعنی: آن که در سلوک است، روی امید به کمال دارد. و بعد از آن فرموده که سالک است و واقف و راجع سالک آن است که راه رود و واقف آن که او را وقف افتد، چنان که از ذوق طاعت بماند و اگر زود در توبه و انابت درآید، باز سالک تواند شد و اگر عیاذاً بالله بدان بماند، راجع شود. و لغزش این راه هفت قسم است؛ اعراض و حجاب و تفاضل و سلب مزید و سلب قدیم و تسلی و عداوت، مثلاً اگر عاشقی حرکتی ناپسندیده کند، معشوق از او اعراض کند، پس اگر توبه نکند و اصرار نماید آن حجاب شود و اگر در آن هم آهستگی کند، آن حجاب تفاضل شود. یعنی: دوست از وی جدا شود، پس اگر در این مرتبه توبه

نکند، سلب مزید شود، یعنی: مزیدی که او را بود در طاعت و ذوق آن از او بستانند، پس اگر از آن هم عذر نخواهد و بر آن بطالت بماند، تسلی شود، یعنی: دل بر فرقت دوست بیارامد، پس اگر در این هم عذر نخواهد عداوت شود، نمود بالله منها. کذا فی مجمع السلوک... [کشاف اصطلاحات الفنون: ۱/ ۹۷۰].

عارفان درباره‌ی حقیقت و شرایط سلوک به تفصیل سخن گفته‌اند و این کتاب «الأنوار القدسیة فی معرفة قواعد الصوفیة» تألیف عبدالوهاب شعرانی از عرفای قرن دهم هجری قمری، می‌کوشد مبانی، اصول و شروط سلوک و رابطه‌ی استادان با مریدان و سالکان با استادان و نیز سالکان با همدیگر را به روشنی بیان کند و برای آن که افاده عامتر شود، رساله‌ی بسیار ارجمند «کتاب الکنه فیما لاید للمرید منه» اثر محی‌الدین ابن عربی را نیز ترجمه کرده و در آغاز الأنوار القدسیة آورده‌ایم. در ترجمه‌ی الأنوار القدسیة، که اکنون در ترجمه عنوان «سلوک و مکاشفه» را برای آن برگزیده‌ایم، به دو جاب از این اثر که هر دو تصحیح آقایان طه عبدالباقی سرور و محمد عید الشافعی هستند، نظر داشته‌ایم:

۱ - بیروت، مکتبة المعارف، ۱۴۱۴ هـ ق / ۱۹۹۳ م که این چاپ متأسفانه اغلاط نوشتاری بسیاری دارد.

۲ - بیروت، مکتبة العلمیة، بی‌تا. که در آن خوشبختانه برخی نادرستی‌ها اصلاح شده اما فاقد شناسنامه است.

باید در نظر داشت با توجه به آنکه مولف از عارفان مصری و پیرو مکاتب عرفانی رایج در مغرب اسلامی و مذهب اهل سنت و جماعات است بنابراین، مباحث کتاب نیز متأثر از مذهب و نگرش اوست و بسیاری از مطالب آن ممکن است ضرورتاً مورد تأیید عارفان و عالمان شیعی نبوده و یا مورد نقد باشد.

دیباچه

شیخ اکبر، نور ابهر، کبریت احمر، محی الدین، ابو عبد الله، محمد بن عربی حاتمی طایبی اندلسی، خدا از او خوشنود باد، می گوید: سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و درود بر سرور ما، محمد (ص) و خاندان و همه ی یاران او باد. ای سالک، از من درباره ی اموری پرسش کرده ای که مرید را از انجام آن گریزی نیست و من نیز در این رساله پاسخش را گفته ام و توفیق تنها به دست خدایی است که هیچ معبود [راستینی] جز او نیست.

ای سالک، خدای تو را و ما را به طاعت خود توفیق دهد و ما را و شما را به کاری بگمارد که مایه ی خوشنودی اش باشد و بدان که نزدیکی به خدا دانسته نمی شود، مگر با شناختی که او در این باره به ما داده است و حمد و سپاس او را که اعمال مایه ی تقرب به خود را به ما نمایانده است. پیامبران را فرستاد، کتاب های آسمانی را نازل کرد و راه های منتهی به نیکبختی جاودانه را به روشنی بیان داشت. ما نیز ایمان آوردیم و تصدیق کردیم و تنها چیزی که بر جای مانده، کارهایی است که ایمان به آن دلالت می کند و شریعت الهی را در نفوس مؤمنان به جای خود می نشاند. آنگاه ای سالک، تو می باید آفریدگارت را به یکتایی بشناسی

و او را [از آنچه سزاوارش نیست] پاک بدانسی و آنچه را که سزاوارش هست بپذیری. اما اقتضای یکتایی اش آن است اگر دو خدا وجود داشت، وقوع فعل از دو خدا ناشدنی بود، زیرا در پیدایی و تقدیر خواست آنان اختلاف پدید می آمد و نظام گیتی به تباهی کشیده می شد، چنان که می فرماید: «لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا / اگر در آسمان و زمین، به جای «الله» چند خدا وجود می داشت، هر دوی آنها به تباهی کشیده می شدند.» [انبیا، ۲۲]

تو را به گفتگو با مشرکان و آوردن دلیل برای وحدانیت و یکتایی خدا نیازی نیست، زیرا مشرکان مانند تو وجود حضرت حق را ثابت می کنند، اما برخلاف تو برایش شریک می آورند و آنان می باید بر این افزوده دلیل بیاورند و در باب توحید همین تو را بس، چرا که وقت بس ارزشمند است و باور [قلبی] درست، آنگاه مخالف [در باطن خود] حقیقتی در دست ندارد. خدای را سپاس که چنین است.

آنگاه در باب تنزیه حق [پاک دانستن او از اوصافی که سزاوارش نیست]. پرداختن به آن، به دلیل [وجود] مشابه (اهل تشبیه) و مجسمه (آنان که برای خدا جسم قایلند) که در این روزگار پیدا شده اند، بر تو لازم است. به عبارت قرآنی «لیس کمثله شیء / هیچ چیز مانند او نیست.» [شوری، ۱۱] جنگ بزن و همین تو را بس و هر وصفی که با این آیه راست نیاید، باطل است. افزونتر از این مگوی و در این جایگاه [استوار بمان] و از آن جدا نشو. از این روی در حدیث آمده است: «كان الله ولا شيء معه / خدا بود و هیچ چیز با او نبود.» «تعالى الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً / خدا بسی برتر از آن است که این ستمکاران می گویند.» [اسراء، ۴۳].

هر آیه و حدیثی به مدلول سخن عرب و یا بر پایه ی کلام کسی که وحی و تبلیغ بر او نازل شده است، ایهام تشبیه کند، تو می باید بر پایه ی علم الهی و آن گونه که نازل کرده است، به آن ایمان بیاوری، نه بر اساس پنداری که از آن حاصل می آید. علم آن را به خدا برگردان و بر این باور باش که هرگز هیچ چیز با او همانند نتواند بود و هیچ کس نمی تواند او را چنان پاک بداند که او خود را پاک دانسته است و تنزیه او، [همان] پاکداشت سزاوار اوست.

آنگاه، ای سالک، ایمان به پیامبران، درود خدا بر آنان باد، بر تو واجب است و همچنین باید به کتاب‌هایی که آورده‌اند، ایمان بیاوری و به این پیام که خدا از همه‌ی دانسته‌ها و نادانسته‌هایت بزرگتر و برتر است و یاران پیامبر اکرم (ص) را نیز، که خدا از آنان خوشنود باد، دوست بداری و راهی برای جرح و طعن آنان نجویی و هیچ‌کس از آنان را از دیگری برتر ندانی، مگر در مواردی که خداوند متعال در کتاب ارجمندش و نیز پیامبر اکرم (ص) برتر دانسته است.^۱ تو می‌باید هر آنچه را که خدا و پیامبر، بزرگ دانسته‌اند، بزرگ بداری، آنگاه آنچه را که اهل طریقت از آنان روایت کرده‌اند، بپذیری و هرگاه از آنان چیزی ببینی که در عقل و علم نمی‌گنجد، باید به همه‌ی مردم گمان نیکو ببری و دل سلامت بداری و در نبود مؤمنان برای آنان دعا کنی و از آن که فقرا تو را برای خدمت به خود برگزیده‌اند، نظر به فضل آنان، در خدمتشان بکوشی و رنج و آزار و جفای آنان را تاب آوری و در برابر آزار آنان بردبار باشی.

ضروری است همواره خاموش بمانی، [و زبان به سخن گفتن نگشایی] مگر به ذکر خداوند متعال و تلاوت قرآن کریم و برای ارشاد گمراهان و امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح بین کسانی که پرده‌داری می‌کنند و ترغیب به پرداخت صدقه و هر کار نیک. ناگزیر می‌باید کسی موافق را بیایی تا در سلوکی که می‌خواهی، به تو کمک کند و راهش را به تو بنمایاند، زیرا بسیاری از مؤمنانی که خیرخواه برادرانشان هستند، مباد همنشین کسانی بشوی که به این طریقت پاوری ندارند و با آن مخالف هستند.

از گزینش استادی راهنما گریزی نیست. همچنین راستی، آرمان سالک است. زیرا اگر کسی با خدا راستین باشد، همه‌ی شیطان‌ها را برایش به فرشته‌ای تبدیل می‌کند، تا او را به نیکی رهنمون شوند و خیر را به او الهام کنند، چرا که راستی همان اکسیر بزرگی است که آن را بر هر چیز نهند، ذاتش را دگر می‌سازد. یکی دیگر از کارهایی که گریزی از آن نیست، پژوهیدن حلال بودن لقمه‌ی

۱- قابل ذکر است که این نظرگاه مولف درباره‌ی اصحاب طبق مذهب اهل سنت است.

خوراک است، زیرا لقمه‌ی حلال اساس این طریقت است و ستون این طریق بر همین استوار است و [کسبِ حلال] بر کسی گران نمی‌آید و [ترکِ آن] از کسی پذیرفته هم نیست. پس باید پیشه‌ای برای خود برگزینی و در کسب و کار و سخن گفتن و نگاه کردن و شنیدن و همه‌ی حرکاتت پروا پیشه کنی و در لباس و خانه و خوردن بر خود فراخ نگیری، چرا که حلال اندک است و فزونی و اسراف نمی‌پذیرد. بدان، وقتی آدمی در سرزمینِ نفس خود نهالِ شهوت بکارَد، پس از آن برکنندش بسیار دشوار خواهد بود. از همه‌ی اینها گریزی نیست و یکی از موارد گریزناپذیر، خوراکِ اندک خوردن است، زیرا گرسنگی، نشاط برای طاعت را در آدمی برمی‌انگیزد و کسالت را می‌زداید و تو می‌باید لحظه‌های شب و روزت را آبادان کنی.

بدان زمان‌هایی را که شرع از تو خواسته، در آنها، فراروی پروردگارت باز ایستی، اوقاتِ واجبِ پنجگانه است و در فاصله‌ی زمانی بین آنها اگر پیشه‌ای داری، روزها بکوش، مانند بتی بن هارون الرشید کار کنی، و پس از نماز صبح تا برآمدنِ خورشید و پس از نماز عصر تا غروبِ آن، با ذکر و خشوع و فروتنی نمازگاهت را رها نکن و بین ظهر و عصر و از مغرب تا عشاءِ اخیر نیز، تا بیست رکعت نماز بگزار و به چهار رکعت [نماز مستحبی] آغاز روز و پیش از ظهر و عصر نیز پایبند باش و نمازِ وترت را هم سیزده رکعت قرار ده و آن جز با غلبه کامل نمی‌شود. تا گرسنه نشده‌ای چیزی نخور. جامه‌ای بپوش که تو را از گرما و سرما نگاه دارد و قصدت می‌باید پوشاندنِ عورت و برداشتنِ موانعِ آزاردهنده‌ای باشد که تو را از پرستش پروردگارت باز می‌دارد. اگر [خواندن و] نوشتن می‌دانی، وردی از قرآن را در صحیفه‌ای بنویس و آن را در آغوش خود نگاه دار و دست چپت را زیر آن صحیفه بگذار و با دستِ راستِ حروفش را، در حالی که داری به آن می‌نگری، نشان ده و آوازت را چنان بلند کن که خود بتوانی بشنوی و قرآن را به ترتیل و آرام بخوان و در آیاتی که مقتضی درخواست است، از خدا حاجت بخواه و از آیاتی که اقتضای پند دارد، پند گیر و با هر آیه‌ای چنان رفتار کن که

سزوارش باشد و به هر یک از اوصاف پیش گفته که دلالت کند، چنان که بایسته‌اش است، عمل کن و بنگر از آن صفات چه مایه در خود می‌بینی. اگر بخشی از آن را در خود نیابی، برای بخشی از اوصاف که به آن آراسته‌ای، سپاس خدا را به جای آور و برای به دست آوردن بخش به دست نیامده تلاش کن و اگر وصف منافقان و کافران را بخوانی، بنگر از آن اوصاف چیزی در تو هست یا خیر!

می‌باید از خویشتن بازخواست کنی و در لحظه‌های شب و روز اندیشه‌هایی را که بر ذهن و دلت می‌گذرد، پیایی. آنگاه از خداوند متعال احساس شرم کن و اگر از خدا شرم کنی، دلت نمی‌گذارد، در ذهنت چیزی بگذرد که نکوهیده‌ی شرع است و حرکتی کنی که حق نمی‌پسندد. ما استادی داشتیم که حرکاتش را در دفتری ثبت می‌کرد و وقتی شب می‌شد آن را فراروی خود می‌گذاشت و از خود بازخواست می‌کرد و من در ثبت خاطرات خود بیش از استادم می‌کوشیدم.

یکی از مواردی که قطعاً می‌باید انجام دهی، مراعاتِ خاطرات و اوقات است و باید بنگری در چه زمانی قرار داری و بنگر شریعت تو را به چه کاری فرموده است، تا به آن عمل کنی. اگر در زمان انجام فرضی هستی، آن را بگزار و اگر هنگام به جای آوردن کاری مستحبی است، هرچه زودتر آن را به جای آور و اگر در زمان مباح هستی، خود را به کارهای نیکی مشغول بدار که حضرت حق تو را به آن فرموده است و اگر به کاری پردازی که مایه‌ی قُرْب است، با خود مگوی پس از آن به کاری دیگر خواهی پرداخت و آن را واپسین کار دنیویت قرار ده که با آن به دیدار خدایت خواهی رفت. اگر چنین کنی رهایی می‌یابی و با رستگاری است که پذیرفته می‌شود.

یکی از ضروری‌ترین کارها آن است که همواره وضو داشته و پاک باشی و هرگاه حَدَثی دست دهد، وضو بگیر و وقتی وضو بگیری، دو رکعت نماز به جای آور، مگر آن که نماز خواندن در آن زمان کراهت داشته و تو را از آن نهی کرده باشند و آن سه وقت است؛ از زمان برآمدن خورشید تا وقت استوای آن، مگر روز جمعه و پس از عصر تا هنگام فرورفتن آفتاب.

تو می‌باید قطعاً مکارم اخلاق را بجویی و با معلوم داشتن هریک از مصادیقش خود را به آن بیارایی و نیز می‌باید از همدی خوی‌های بد بپرهیزی. بدان، کسی که اخلاق نیکو را فروگذارد، چنان است خود را به اخلاقی نکوهیده بیالاید و آن ترکی خلقی نیکو است. بدان، همان‌گونه که خلق متفاوتند، اخلاق‌ها هم گوناگونند، پس باید بدانی از آن میان کدامین را به کار می‌گیری و کدام یک از آنها انواع بیشتری را در بر می‌گیرد تا خلقی بیشتری از آن در آسایش باشد و رنج را از آنان برمی‌دارد. آنگاه این همه باید برای کسب خشنودی خدا باشد.

بدان، مردم در حرکات خود بندگانِ مسخر و ناگزیر خدا هستند و مویِ پیشانی آنان (اختیارشان) در دستِ محرکشان است، پیامبر اکرم در این باره خاطر ما را آسوده کرده است و می‌فرماید: «بعثت لأتمم مکارم الأخلاق / برانگیخته شده‌ام تا مکارم اخلاق را کامل کنم.» پس هرگاه شریعت این اختیار را به تو داده و گفته باشد: «می‌خواهی انجام ده و می‌خواهی ترک کن» تو می‌باید آن را ترک کنی. اگر به تو گفته باشد: «اگر می‌خواهی کفر ده و اگر می‌خواهی ببخش»، تو می‌باید ببخشی و گذشت کنی و بدانی که پاداشت یا خدا خواهد بود. مباد برای خویشتن، از کسی که به تو یدی کرده است، کین بستانی، زیرا خداوند متعال هر دوی آنها (بدی و انتقام) را «سیئه / بدی» نامیده است، هر چند از مواردی باشد که انتقام‌گیرنده از آن ناراحت می‌شود. هرگاه شرع به تو فرموده باشد: «خشم‌گیر»، می‌باید خشمگین شوی و اگر خشم خود را در چنین جایگاهی فروخوری، دیگر خویی پسندیده نیست، زیرا خشم گرفتن برای خدا از مکارم اخلاق است. خوشا به حال کسی که به آن عمل کند و پایبند باشد و از خدا بشنود که به او می‌فرماید: «و إنک لعلی خلقی عظیم / تو بر اخلاقی بزرگ استوار هستی.» [قلم، ۴].

از کارهایی که می‌باید قطعاً انجام دهی، آن است که از مخالفان و کسانی که از جنس تو نیستند، فاصله بگیری، بی‌آنکه به آنان بدگمان باشی و اندیشه‌ای باطل درباره‌ی آنان به ذهنت راه یابد، بلکه تبتّ تو می‌باید همراهی با حق تعالی و اهل الله باشد و آنان را بر ایشان ترجیح دهی. همچنین با حیوانات هم می‌باید با

دلسوزی و مهر رفتار کنی، زیرا آنان را خدا برای تو رام گردانیده است، پس باری
 گرانتر از توانشان بر پشت آنها نگذار که تاب نتوانند آورد و به ستم و نامهربانانه
 سوارشان نشو و با افراد تحت سرپرستی خود هم چنین رفتار کن. زیرا آنان
 برادرانت هستند که [خدا] اختیارشان را به دست تو داده است، تا معلوم دارد،
 چگونه با آنان رفتار می کنی! زیرا تو نیز بنده ی خدا هستی و دوست نداری او با تو
 به بدی رفتار کند. با غلامان و کنیزکان نیز به نیکی رفتار کن و بدان خدا به تو
 پاداش خواهد داد و هر زشت و بدی را که دوست داری او آن را از تو بگرداند، تو
 نیز با آنان همان طور رفتار کن، زیرا هم آنان [عیالِ خدایند] و هم تو عیالِ اویی!
 اگر فرزند داری به او قرآن بیاموزان و این کارت نباید برای هدفی از اهداف
 دنیایی باشد و او را به پایندی به آداب شریعت و اخلاق دینی ملزم کن و در
 کودکی او را به مدارا و پارسایی گرایش ده، تا به آن خوئی بگیرد و بذر شهوات را
 در دلش نکار و او را دشمن آرایه های زندگی دنیا پرورش ده و به او بگو اگر کسی
 دل به آن بندد، از بهره ی آخرتش کاسته خواهد شد و اگر کسی از آن چشم پیوشد،
 در آخرت از پاداشی ارجمند بهره مند می شود و این کار را نباید برای زفتی و بُخل
 در اموال و پولت انجام دهی.

قطعاً باید به آستانه ی دربار پادشاهان نزدیک نشوی و با دنیا پرستانی که
 برای به دست آوردن مال دنیا در رقابت هستند، همنشین نکنی، زیرا آنان دلت را
 در اختیار می گیرند و از خدا برمی گردانند. اگر ناگزیر باید با آنان همنشین شوی،
 خیرخواه آنان باش و به آنان خیانت نکن. زیرا هر کاری که انجام می دهی، تعاملی
 با حضرت حق، سبحانه و تعالی، است و اگر چنین کنی در عموم احوالت برای تو
 گردن می نهند و با رهانیدن خود از حالتی که در آن هستی، به حالتی دیگر که در
 دینت برای تو بهتر است، روی دل به خدا می گردانی. تو می باید در همه ی حرکات
 و سکناات در حضور خداوند متعال باشی. به تو سفارش می کنم در خوشی و
 نگرانی و سختی و آسایش انفاق کن و آن نشانه ای است دالّ بر اینکه به آنچه نزد
 خداست، اعتماد داری، زیرا بخیل ترسو است و شیطان به نزدش می آید و او را به

آرزوهای دور و دراز می‌افکند و عمر را در نظرش طولانی جلوه می‌دهد و به او می‌گوید: «اگر مالت را ببخشی، نابود می‌شوی و بین اقران و دوستانت بینوا و درویش می‌مانی، پس آن را برای خود نگاه دار و برای رویاروی شدن با حوادث روزگار آماده باش و به رفاهی که از آن برخوردار هستی فریفته نشو و تو چه می‌دانی خدا در سال آینده چه اتفاقاتی را رقم خواهد زد.» اگر هم روزگار سختی و دشواری باشد، به او می‌گوید: «چیزی برای خود نگاه دار، تو چه می‌دانی این سختی و رنج چه زمانی پایان می‌پذیرد و چه بسا روزگار سخت‌تر شود. تو می‌باید مراقب خود باشی، اگر چیزی نداشته باشی، هیچ کس به دادت نمی‌رسد و عقب می‌مانی و سر بار دیگران می‌شوی و آبرویت می‌رود.» هر چند این وسوسه بر دل آن بینوا ادامه یابد، او را آزمندتر و بخیل‌تر می‌کند و نمی‌گذارد به عبارت قرآنی «و من یبخل فانما یبخل علی نفسه / هر کس بخل ورزد، به زیان خود بخل می‌ورزد.» [محمد، ۳۸] نظر کند.

در طریقت، نظر ما این است، اگر کسی به اهل الله پیوندد، آنگاه بخل بورزد، جایگاهش دگر می‌شود و از آن مقام فرو می‌افتد که خداوند متعال در آن باره فرموده است: «و ما أنفقتم من شیء فهو یخلفه / هر چیزی را که انفاق کنید، خدا آن را جایگزین می‌کند.» [سبا، ۳۹] و نمی‌گذارد معنای عبارت قرآنی «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم / پروردگارا، مال‌هایشان را از میان بردار و بر دل‌هایشان [مهر] قسوت نه...» [یونس، ۸۸] را دریابند و به این ترتیب بنیوایان‌شان را تباه می‌کند و آنان از گرسنگی می‌میرند و نمی‌گذارد معنای احادیثی را بفهمند که می‌فرماید: «أنفق یا بلال و لا تخش من ذی العرش إقلاً / ای بلال، ببخش و به عنایت صاحب عرش از درویشی مترس» و «إِنَّ لِلَّهِ مَلَكِينَ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَنَادِي عِنْدَ الصُّبْحِ: اللَّهُمَّ أَعْطِ كُلَّ مَنْفِقٍ خَلْفًا وَاعْطِ كُلَّ مُمْسِكٍ تَلْفًا / خدا دو فرشته دارد که بامداد هر روز دعا می‌کنند: خداوند، برای هر بخشنده‌ای جایگزین کن و اموال هر دریغ دارنده‌ای را از بین ببر...»

کسی که اموال خود را از دیگران دریغ می‌دارد، به خدای متعال بدگمان است

و به سرمایه‌ی خود تکیه دارد و بیش از خدایش به دارایی‌اش اعتماد کرده است و این امر ایمانش را خدشه‌دار می‌کند و از خدا می‌خواهیم همه‌ی ما را از آن سلامت بدارد و تو می‌باید در سختی نیز اتفاق کنی و از فقر نترسی و حقیقت چنان است که رسول خدا (ص) فرموده است: «هرکس دریازهی اموالش چنین و چنان بگوید، باید بداند خداوند متعال وعده‌ای را که فرموده است، به جای خواهد آورد، هیچ تفاوت نمی‌کند تو بخواهی یا نخواهی و همه‌ی عالم بخواهند یا نخواهند. شخصی بخشنده و سخاوتمند هرگز نابود نمی‌شود.» اگر نمی‌خواستیم در این باره کوتاه سخن بگوییم، می‌توانستیم اخبار و روایات بسیاری را بیاوریم که این نظر ما را تأیید می‌کند.

تو می‌باید خشم خود را فرو خوری، زیرا نشانه‌ی سعه‌ی صدر است و تو اگر خشم خود را در اختیار گیری، خدا را خشنود و شیطان را خشمگین ساخته‌ای و نفست را درهم شکسته‌ای و او را به جایی افکنده‌ای که یآوری برای خود نمی‌یابد و دل کسی را که خشمش را از او باز داشته‌ای، شادمان کرده‌ای و برای عملکردش به او کیفر نداده‌ای و این موجب می‌شود به حق بازگردد و به داد دآوری کند و بپذیرد به تو ستم روا داشته و به حق تجاوز کرده است و چه بسا از کرده‌ی خود پشیمان شود. تو می‌باید پوزش‌پذیر باشی و خود را به این وصف بیاری، آنگاه فایده‌ی بزرگ و فضیلت برترش آن خواهد بود، وقتی آن خشم را فرو خوردی، خداوند متعال به پاس آن پاداشت می‌دهد. کدام فایده بالاتر از آن است که از برادرت گذشت کرده و نگذاشته‌ای رنجی به او برسد. اگر خداخواسته با بنده‌اش چنین رفتار کنی، به طریق اولی می‌خواهد با تو نیز چنین رفتار کند. پس بکوش بیشتر به این اوصاف آراسته شوی و بدان که آنها در دل مردم دوستی‌پدید می‌آورند و پیامبر اکرم (ص) هم به ما فرمان داده است همدیگر را دوست بداریم و به یکدیگر محبت کنیم و خشمگین نشدن از والاترین سبب‌هایی است که به محبت می‌انجامد.

تو می‌باید احسان و نیکی کنی، زیرا آن نشانه‌ای است دال بر آن که از حق

تعالی شرم داری و دلیلی است بر آن که خداوند متعال در دلِ شخصی نیکوکار بزرگ است.

جبریل (ع) از رسول خدا (ص) پرسید: احسان چیست؟ آن حضرت (ص) فرمود: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ / آن است خدای خود را چنان پرستی گویی او را می بینی و اگر چنان نباشد تو داری او را می بینی، باید بدانی او تو را می بیند». همچنین می فرماید: «إِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْحَيَاءَ خَيْرٌ كُلَّهُ / حیا از ایمان است و حیا، سراسرش نیک است». و محال است مؤمن نزد خود بدی داشته باشد...

تو می باید همواره ذکر کنی و از خدا آمرزش بخواهی و آمرزش خواهی، اگر به دنبال ارتکاب گناهی باشد، آن را از بین می برد و می زداید و اگر به دنبال طاعت و نیکی باشد، نور در نور و سرور در سرور است، زیرا یاد خدا اندوه را از دل می زداید و خاطر انسان را پاک می دارد. پس هرگاه اندوهگین شدی، کتاب خدا را به آرامی و همراه با تدبیر و اندیشه و بزرگداشت و تزیین خدا بخوان و نزد آیات درخواست، از او بخواه و در حضور آیات بیم و خاکساری، بیمناک باش و خاکساری کن و نزد آیات هشدار، پند گیر [و به خود آی]، زیرا به دلیل معانی گوناگونی که در قرآن وجود دارد، خواننده اش اندوهگین نمی شود.

تو می باید گروه پائی فشاری [بر گناه] را از دلت باز کنی و چنین نتوانی کرد، مگر آن که در واپسین نفس به نفس بگویی: ای نفس، آیا می دانی نفسی دیگر فرصت می یابی یا خیر؟ چه بسا خداوند متعال بهتر بداند و چه بسا در همین نفس بمیری و اینها واپسین نفسهایت در دنیا باشد. تو داری بر گناه پای می فشاری و کسانی که بر گناهان اصرار می ورزند، غذایی نزد خدا دارند که حتی کوه های بلند نیز نمی توانند آن را تاب آورند، تا چه رسد به موجود سست بنیادی مانند تو! پس به خدا بازگرد، زیرا نمی دانی چه زمانی، مرگ، ناگاه، به سراغت می آید، چرا که خداوند متعال می فرماید: «وَلَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ... / و توبه ی آنان که مرتکب بدی ها می شوند، تا آنگاه که

کسی از آنان را مرگ در رسد، گوید: من اینک توبه کرده‌ام، پذیرفته نمی‌شود...»
[نساء، ۱۸]

سرور آدمیان، رسول خدا (ص) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يَغْرُغْ، وَ كَمْ مِنْ شَخْصٍ فَجَاءَهُ الْمَوْتُ وَ هُوَ يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ وَيَنْكَحُ وَ هُوَ نَائِمٌ، تَخْرُجُ رُوحُهُ فَلَا يَسْتَقِظُ، وَ عَظُّ نَفْسِكَ بِمِثْلِ هَذَا، فَانْهَ مَتَى كَانَ مِنْكَ مِثْلُ هَذَا وَ كَثُرَتْ انْهَلَتْ عَقْدُ الْإِصْرَارِ / تا زمانی که بنده به خِرْخِرِ مرگ نیفتاده، خداوند متعال توبه‌اش را می‌پذیرد، چه بسا کسانی که ناگهان می‌میرند؛ در حال خوردن و نوشیدن و نکاح و حتی در حالی که خفته است، روحش از بدن بیرون می‌رود و بیدار نمی‌شود. نفس خود را به این سخن اندرز ده، زیرا ممکن است تو نیز به چنین سرنوشتی دچار شوی و بسیار اتفاق افتاده است که گره‌های اصرار بر گناه با همین گشوده شده‌اند.»

تو می‌باید در پیدا و پنهان، تقوا پیشه کنی و معنای تقوا آن است از کیفر خدا بیرهیزی، زیرا کسی که از کیفر خدا پروا داشته باشد، شتابان کاری می‌کند که مایه‌ی خشنودی‌اش باشد، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: «وَيَحْذَرُكَ اللَّهُ نَفْسَهُ / خداوند شما را از خود برحذر می‌دارد...» [آل عمران، ۲۸] و می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ / بدانید خداوند متعال، از آنچه در دل دارید. آگاه است، پس از او بیرهزید...» [بقره، ۲۳۵]. تقوا از «وقایه» گرفته شده است، پس «اتَّقِ اللَّهَ» یعنی: «اتَّقِ مِنْ فَعَلَ اللَّهُ» چنان که گویند: «اعوذُ بِكَ مِنْكَ» پس از هر چیزی که از آن بیمناک و ترسان هستی، از راه منتهی به آن نیز بیرهز، زیرا گناه، انسان را به نگویند می‌کشاند و طاعت، آدمی را به نیکیبختی می‌رساند.

از غرّه و فریفته شدن به خود بیرهز. فریفته شدن به خود آن است از بزرگواری و بردباری خدا، [مغرور شوی و] خود را بفریبی و به ارتکاب گناه ادامه دهی و نیز ابلیس، نفرین خدا بر او باد، تو را بفریبد و به تو بگوید: اگر گناه و نافرمانی تو نباشد، بزرگواری و بخشایش و گذشت و آمرزش خدا از کجا معلوم می‌شود! این نشانه‌ی اوج نادانی‌گوینده‌ی این سخن است، زیرا بزرگواری و بخشایش او از این پیداست که در طاعت از او یاری می‌خواهی و نمی‌گذارد

مرتکب گناه و نافرمانی شوی و به تو می‌گوید: «ما علی‌المحسنین من سیل / او (شیطان) را بر نیکوکاران راه نفوذی نیست.» [توبه، ۹۱] زیرا از جانب خدا، بخشایش او در دنیا و آخرت برایشان مقرر است. پس این سخن نباید تو را بفریبد و به او یگو: بزرگواری و بخشایش و هر سخنی که می‌گویی درست، اگر نافرمانی و گناه نباشد، به پندار تو آثار این صفات آشکار نمی‌شود و آثار و اخبار درستی در این باره وارد شده است، اما ای ملعون، تو می‌خواهی مرا به بزرگواری خدا بفریبی، زیرا من از کجا بدانم او مرا آمرزیده و بخشوده است. بزرگواری و بخشایش و آمرزش و گذشت او شامل حالِ هر یک از بندگان که بخواد می‌شود، مانند آن که کیفر و خشم او نیز به هر کس از بندگان گناهکارش که بخواد، می‌رسد و من نمی‌دانم به هنگام انجام همین کار جزو کدام یک از این دو گروه هستم و چه بسا خداوند متعال همان‌گونه که اکنون ممکن است توفیق توبه به من ندهد، پیش از ورود به دوزخ، گذشتش را نیز از من دریغ دارد و از من انتقام بگیرد. بدان که گناه بر کفر می‌افزاید. اگر هم قطعاً بدانم خداوند متعال مرا آمرزیده است و به کیفر گناه از من بازخواست نخواهد کرد، چه بسا به سخن تو فریفته شوم و این نشانه‌ی حماقت و نادانی من است. من باید برای سپاسگزاری و شرم از خدا در طاعت او بکوشم و سزاوارتر است از او شرم کنم. تا چه رسد به آن که چنین بشارتی را نیافته‌ام و امانم نداده است، بلکه مرا، در گناه، بین گذشت و کیفر بابت تکلیف گذاشته است. پس چرا به دروغت غرّه شوم و به دروغ نفس بد فرمای خود فریفته گردم. تو می‌باید به وَرَع پایبند باشی و آن پرهیزی است برخاسته از دل، چنان که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «دَعْ مَا يَرِيكَ إِلَى مَا لَا يَرِيكَ / آنچه تو را به تردید می‌اندازد، رها کن و به کاری روی آور که تو را به تردید نمی‌اندازد.» اگر جز آن نمی‌یابی و به آن نیازمند هستی، رهایش کن، خدا بهتر از آن را به تو می‌دهد و شتاب مکن که وَرَع اساس دین است و اگر آن را به کارگیری همه‌ی کارهای پاک می‌شود و احوالت نیکو می‌گردد و سخنان کامل می‌شود و کرامات شتابان به سراغت می‌آیند و به نگاهداشتِ الهی، که هیچ تردیدی در آن نیست، در همه‌ی

کارهایت مصون می‌مانی. خدا را، خدا را، ای برادر، پرهیزگار باش، پرهیزگار باش. تو می‌باید در دنیا پارسایی کنی و کمتر به آن گرایش یابی و حتی هرگونه وابستگی به آن را، سراسر، از دل یزدایی و اگر از طلب آن گریزی نداری، به روشی درست، قوتی از آن بجوی و با دنیا پرستان رقابت مکن و بدان که آن عَرَضی است و دیری نمی‌پاید. راغب به آن همواره اندوهگین و مورد خشم خداست و جوینده‌ی دنیا به نوشنده‌ی آب دریا می‌ماند، هر چند بیشتر بنوشد، تشنه‌تر می‌شود و همین تو را بس که پیامبر اکرم (ص) آن را به مردار و خاکروبه همانند می‌کند و بر مردار و خاکروبه جز سگان چه کسی حاضر می‌شود!

خداوند متعال می‌فرماید: ای فرزند آدم، اگر به آنچه بهره‌ی تو کنم، خرسند باشی. دل و تن‌ات آرام خواهد بود و در حالتی پسندیده روزی‌ات به تو می‌رسد و اگر به آنچه بهره‌ی تو کرده‌ام، خشنود نیاشی دل و تن‌ات در رنج خواهد بود، چنان که مانند وحوش که در بیابان [به دنبال هم] می‌دوند، به دنبال آن خواهی دوید. آنگاه سوگند به عزت و شکوه من، باز از آن جز به اندازه‌ای که من مقدر کرده‌ام، آن هم در حالتی نکوهیده، به تو نخواهد رسید. درود خدا بر سرور ما، محمد و بر خاندان و یارانش باد.

خداوند متعال می‌فرماید: «و أنفقوا فی سبیل اللّٰه تعالیٰ ولا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة... / در راه خدا هزینه کنید و با دستانتان، خودتان را به نابودی نکشانید...» [بقره، ۱۹۵].

سپاس خدائی را که پروردگار جهانیان است